

شکست حزب سوسیالیست فرانسه شوکی تازه به یک رویکرد کهنه!

تقی روزبه



اینک که تحولات فرانسه و شکست سنگین سوسیالیست ها و حامیان آنها، بررسی دلایل و پی آمدهای آن را به طور اجتناب ناپذیر در دستورکار کارگران و زحمتکشان و فعالین و کنشگران سیاسی - طبقاتی قرار می دهد، لازم است یک بار دیگر به شماری از مؤلفه های اصلی چنین نقدی به پردازیم:

شکست سنگین حزب سوسیالیست فرانسه گرچه با توجه به روند تشدید بحران اقتصادی و بیکاری، وافت محبوبیت فرانسوا اولاند که او را به رئیس جمهور دارای کمترین محبوبیت (۲۵٪) در طی یک نسل آنهم در زمانی کمتر از دو سال پس از کسب قدرت سیاسی تبدیل کرده بود، امر غیرمنتظره ای نبود. با این همه آن چه که در انتخابات محلی- بویژه مرحله دوم- رخ داد از نظر شدت و ابعاد خود غافلگیرکننده بوده و نشان از عمق بحران و بی اعتمادی دارد. تاکتیک دوقطبی کردن جامعه و بسیج فضای سیاسی علیه راست افراطی هم که گاهی در گذشته ها پاسخ می داد، فایده ای نداشت و حزب حاکم در بیش از ۵۵۰ شهر فرانسه در برابر رقبا شکست خورد. رسانه ها آن را تنبیه حزب سوسیالیست و اولاند و سیاست های آنها توسط مردم نامیدند. شکستی که هم چون یک تکانه سیاسی، نقطه عطف تازه ای در آرایش صحنه سیاسی جامعه بحران زده فرانسوی و چرخش آن بسوی راست را رقم زد. حتی به دو سال اول حاکمیت "سوسیالیست ها" هم نیازی نبود تا راست شکست خورده دوره قبلی که خود سرمنشأ اصلی بحران بشمار می رود بار دیگر سربلند کند و به عنوان بازیگر اول وارد صحنه سیاسی کشور بشود. علاوه بر آن این روند موجب تقویت موقعیت راست افراطی و ضد خارجی جبهه ملی (شبه فاشیست ها) گردید که با بیش از هزار نماینده و اداره ۱۵ شهر وارد شهرداری های مختلف به عنوان یک حزبی دارای پایگاه سیاسی در سراسر فرانسه گشت. برخی ناظران سیاسی از احتمال یک زلزله سیاسی در آینده نزدیک و ناشی از پیروزی مهم این حزب افراطی فرانسه در انتخابات پارلمانی اروپا (احتمال کسب ۲۰ تا ۲۵٪ آراء و تعداد ۲۰ تا ۲۵ نماینده پارلمانی اروپا توسط حزب یک مخالف این اتحادیه و پی آمدهای آن در داخل و خارج فرانسه) سخن می

گویند. تحولات ناشی از شکست سنگین و بقولی تاریخی انتخابات شهرداری ها هم چنین کفه موازنه قوا بین گرایش های داخل حزب سوسیالیست را از میانه به سود جناح راست آن تغییر داد. نخست وزیر سابق مسئولیت این شکست را پذیرفت و فرانسوا اولاند نیز مدعی شد که پیام فرانسویان راشنیده است و بلافاصله وزیر کشور فرانسه را که برخی رسانه ها وی را "سازکوزی سوسیالیست ها" نامیده اند و فردی باب طبع راستها و ضد خارجی ها به شمار می رود به نخست وزیری برمی گمارد. مجموعه این تحولات برای زحمتکشان و تنگدستانی که سیاست نئولیبرالیستی و ریاضت اقتصادی زندگی آنها را هدف گرفته است، دارای پیآمدهای منفی و درعین حال درس های بزرگی است. امتناع سبزها از ائتلاف با دولت جدید و انتقاد و سرزنش نیروهای چپ از این تحولات و کژدیسی سران حزب سوسیالیست از پیام مردم فرانسه را باید از نخستین پیآمدها دانست. بدیهی است که در یک محاسبه ساده از سود و زیان سیاست های دوسال گذشته، بازندگان اصلی این شکست زحمتکشان و چپ ها باشند، نه به دلیل تضعیف نفوذ و یا رانده شدنشان از دایره قدرتی که برای ایجاد تحول در اوضاع بیهوده به آن دخیل بسته بودند که به واقع خود موهبتی است برای نقد سیاست های معطوف به قدرت در دوسال گذشته و پرداختن به ریشه ها، بلکه بدلیل شکست راهبردمطعوف به قدرت و سرخوردگی و خدشه وارد شدن به اعتمادکارگران و زحمتکشان به عنوان مهمترین سرمایه اشان. نه فقط این تحولات نشان می دهد که تا چه اندازه سوسیال دموکراسی از درون تهی و بی رمق شده و با طناب پوسیده آن نمی توان به چاه رفت، بلکه تأیید این واقعیت که اکنون عملاً مدتهاست یک حزب شبه فاشیستی به عنوان حزب سوم و تأثیرگذار جای چپ سنتی فرانسه را که از دیرباز دارای تشکیلات و سنت نیرومندی بوده گرفته است. البته هر شکست اگر نابودمان نکند، همانطور که اشاره شد درعین حال می تواند به معنی بوجود آمدن فرصتی باشد برای نقد و بازبینی سیاست های حاکم و فاصله گرفتن از آن گونه سیاست ورزی مألوف به حضور در قدرت و ورود چپ به متن واقعی مبارزه طبقاتی و تجدید سازماندهی برپایه راهبردها و کنش رادیکال و در راستای تقویت جنبش های اجتماعی ضد سرمایه داری. در حقیقت نقد و واکاوی ریشه ای این شکست و اجتناب از تقلیل آن به خطاهای موردی و خرده تاکتیک ها، نقدی ناظر بر کل سیاست و پایه های نظری و عملی استراتژی های فرسوده و شکست خورده و درعین حال جان سختی که دیرزمانی است که این چپ را زمین گیر ساخته و به بخشی از ضنائم بازتولید سرمایه داری تبدیل کرده است. چنین نقدی باید بتواند موفق به یافتن عوامل و دلایلی شود که از یکسو منجر به نفس تازه کردن بورژوازی مهاجم و نئولیبرال در اوج

بحران می‌گردد و از سوی دیگر موجب پراکندن صفوف کارگران و زحمتکشان و نیروی‌های چپ و ضد سرمایه‌داری، و لاجرم بیرون کشیدن چاشنی انقلابی اعتراضات جامعه می‌شود. درنگ بر تجربه مثبت و منفی جنبش‌ها و از جمله تحولات فرانسه در برهه‌های گوناگون همواره واجد اهمیت بوده است. از اینرو به سهم خود در طی مقالات متعددی به ویژه در سال‌های اخیر تحت عناوینی چون انتخابات فرانسه و چپ‌گروگان گرفته شده و یا توهمات‌ی که بنام چپ رادیکال پراکنده می‌شود، و این پرسش که برآستی از "مرکولاند" تا "مرکوزی" چقدر راه هست؟! و... به آن پرداخته‌ام. طبعاً پاسخ پرسش این بود که راه درازی نیست و توهم پراکنی نکنید!. اکنون با اطلاق عنوان طنزآمیز "سارکوزی سوسیالیست" به نخست‌وزیر جدید، و همگن تر شدن چهره سارکوزی و اولاند و سوسیال دموکراسی و نئولیبرالیسم و ریاضت اقتصادی و ریاضت رشد دیگر حتی آن فاصله نه چندان زیاد هم رنگ باخته است و اهمیت اتخاذ یک استراتژی واقعاً چپ و مستقل با زهم بیشتر شده است. اساس آن نقدها از منظر چگونگی چرخه بازتولید سیستم سرمایه‌داری و نقش مدعیان چپ در آن و تبدیل شدنشان به بخشی از روند بازتولید سازوکارهای سیستم بحران زده حاکم و لو در شکل منتقدرونی آن استوار است. فراموش نکرده ایم ادعای این چپ مدعی رادیکالیسم در زمان روی کار آمدن اولاند را که چگونه با توهم پراکنی خود پیرامون این "سوارکار به گروگان گرفته شده" تمامی سرمایه و اعتبار سیاسی خود را دودستی تقدیم او کرد:

وقتی آقای ملانشون- به نمایندگی از جبهه چپ- بلافاصله پس از برگزاری انتخابات دور اول در میان هواداران خود در پاریس می‌گوید "من از شما تقاضا می‌کنم ششم مه، بدون این که در مقابل (رای خود) چیزی بخواهید، برای فراهم ساختن زمینه شکست سارکوزی درنگ نکنید، گویی برای پیروزی خود من در انتخابات شرکت می‌کنید"، نه فقط بروشنی گروگان بودن جبهه چپ توسط جناح رفرمیستی را به نمایش می‌گذارد، بلکه نشان می‌دهد که او جریان‌های حامی اش چنان نسبت به مقررات این بازی فی الواقع باخت آشنا که نیازی به تصمیم‌گیری از طریق مشارکت عمومی و گشودن بحث در بدنه برای تصمیم‌گیری حول چنین موقعیت‌هایی نمی‌بینند. گوئی که میلیون‌ها رأی‌دهنده به شخص وی رأی داده‌اند و نه به مطالبات و خواسته‌هایی که اکنون باید از آنها بگذرند! در حال جمع کردن ناراضی‌ترین لایه‌های اجتماعی جامعه و ریختن سخاوتمندان آن در سبب حزب سوسیالیست در برابر مترسکی بنام سارکوزی، بخوبی سترونی این چپ و پیوندش با چرخه سیستم و مشارکت حتی فعالش در بازتولید بورژوازی دستخوش بحران را به نمایش می‌گذارد.

برطبق برخی از این توهم پراکنی ها ادعا می شد گویا با پیروزی اولاند و حزب سوسیالیست، سلطه سیاسی نمایندگان کلان سرمایه داران، نئولیبرالیسم و سرمایه مالی (دوران سرکوزی) با چالش های بزرگی روبرو می شود و گویا مصاف بزرگی در پشت صف آرائی جدید و قدیم جریان دارد که آینده و سرنوشت اروپا را رقم خواهد زد و حزب سوسیالیست فرانسه به رغم سوابق راستش، زیر فشار انتظارات رأی دهندگان، وخامت بحران و فشار احزاب چپ رادیکال، اینک در یک حالت بینابینی قرار گرفته و ناگزیر است که یک سری از شعارهای چپ رادیکال را پیش به برد و برای انجام قول و قرارهای انتخاباتی خود با کلان سرمایه داران و نمایندگان اصلی آن ها (آلمان و انگلیس و...) درگیر شود. باید در انتظار یک اصطلاح جدی که سرنوشت آینده اروپا را رقم خواهد زد بود... من خیلی خوش بین هستم.

اینک که تحولات فرانسه و شکست سنگین سوسیالیست ها و حامیان آنها، بررسی دلایل و پی آمدهای آن را به طور اجتناب ناپذیر در دستورکار کارگران و زحمتکشان و فعالین و کنشگران سیاسی - طبقاتی قرار می دهد، لازم است یک بار دیگر به شماری از مؤلفه های اصلی چنین نقدی به پردازیم:

الف- سیاست ورزی از نوع درون سیستمی

برای مشروعیت بخشیدن به این نوع از سیاست ورزی درون سیستمی، ادعا می شد و می شود که شرکت در انتخابات کشورهای آزاد سرمایه داری، از دوران مارکس و انگلس تا دوران لینن و تا امروز قاعده بازی در بین احزاب چپ و رادیکال بوده است، بدون این که لحظه ای به نتایج وعواقب بیش از یک قرن و نیم این نوع بازی، حتی اگر توسط آن ها مطرح شده باشد اندیشیده شود!، در حالی که مجاز بودن استفاده از پارلمان و یا تربیون کارزار انتخاباتی، آن هم به عنوان یک تاکتیک فرعی برای افشاگری و تقویت صف مستقل جنبش کارگری در جهت تقویت موقعیت خود، هیچ قرابتی با دخیل بستن به شرکت در ساختار قدرت و تبدیل شدن آن به قاعده بازی که منجر به تضعیف موقعیت کارگران و شهروندان می گردد ندارد. وقتی سخن از تاکتیک فرعی می شود، به معنی تأکید بر تاکتیک اصلی بیرون از پارلمان و در متن جامعه بوده و در خدمت هدف درهم شکستن ماشین دولتی (صرف نظر از اینکه از آن چه می فهمیده اند) و نه مشارکت در قدرت بوده است. در سیاست ورزی معطوف به حضور در قدرت و دخیل بستن به آن برای ایجاد تغییر، هیچ سخنی در مورد مشی و تاکتیک مستقل چپ انقلابی گفته نمی شود چرا که خود این نوع سیاست ورزی به جای آن نشسته است. گوئی توده های مردم

و استثمارشوندگان سرنوشتی جزتبدیل شدن به نیروی فشار برای این یا آن حزب جهت کسب قدرت ندارند و این درحالی است که آشکارا نبض مبارزه طبقاتی بیرون از پارلمان ها زده می شود و حتی پارلمان ها بدلیل تبدیل شدنشان به ابزارسیاست بورژوازی موردخشم و اعتراض جنبش های اعتراضی قرارمی گیرند. کشش بی وقفه برای حضوردر ساختار قدرت ، بجای درهم شکستن سروری قدرت بیگانه هیچ قرابت ماهوی با باروج رهائی بخش آرمان چپ و جنبش های انقلابی ندارد و همین تفاوت بزرگ توضیح دهنده مسخ ماهیت این جریانات و بی اعتنائی گرایش های سنتی نسبت به اخگرسوزان نهفته در جنبش های جدید است. و بهمین دلیل این گرایش ها بیش از آن که اپوزیسیون نظام و منتقد کلیت سیستم باشند در نقش اپوزیسیون درونی سیستم و بخشی از سازوکارهای آن، و خواسته و ناخواسته در نقش سترون سازی مبارزه طبقاتی ظاهر می شوند. سودای تصرف قدرت بیگانه شده و یا مشارکت در آن (درون سیستمی) و دخیل بستن به آن به عنوان اهرم تغییر، بجای نقدقدرت، مبارزه ضدسیستمی و زیرفشارقراردادن نظم طبقاتی توسط جنبش های اجتماعی با هدف درهم شکستن ماشین قدرت، خصلت نمای عمده این "چپ" است

ب- لحظه بینی و بی اعتنائی به فرایند چرخه تولید و بازتولید اقتدار بورژوازی

سرمایه داری بدون مشارکت کارگران و زحمتکشان در چرخه بازتولیدخود درهمه حوزه ها، اعم از سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک حتی یک روزهم قادربه تداوم حیات خود نیست. علاوه برآن بطوراجتناب ناپذیری در مقاطعی بدلیل انباشت بحران ها دستخوش عدم تعادل و تکانه های حاد و بالقوه سرنوشت سازی می شود. دراین مقاطع بحران سیاسی و بحران بی اعتمادی مردم به سیستم به اوج خودمی رسند که فراهم کننده فرصت های تاریخی گرابنهایی برای خیز و تعرض جنبش های ضدسرمایه داری است. با این وجود درطی ده ها سال شاهدبوده ایم که چگونه بورژوازی با انواع ترفندها و مانورها، با جلب مشارکت کارگران و زحمتکشان و مشخصا بخش های مهمی از نیروهای مدعی چپ، این فرصت ها را سوزانده و با پراکنده کردن صفوف آنها و کانالیزه کردن اعتراضاتشان به سمت سازوکارهای درونی خود و از جمله به کیسه این یا آن فراکسیون خود قادربه عبور از این بحران های سهمگین شده است.

بازتولیدموقعیت بورژوازی دچاربحران که بندنافش با کارو ارزش اضافی و استثماریگره خورده است، بدون تمکین و همراهی مولدین واقعی

ثروت و قدرت یعنی کارگران و استثمارشوندگان و کنش گری شهروندان در همه عرصه ها ممکن نیست. در عرصه سیاسی که موضوع این نوشته است سواى قهر و زور مستقیم به عنوان عامل اصلی حفظ اقتدار که البته کاربرد آن محدوده ها و دشواری های خود را دارد، از رقابت های انتخاباتی و چرخش قدرت سیاسی در میان احزاب هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی بهره می برد. در این رابطه تناوب و گردش کارگزاران اجرائی بین جریان های راست و یا جریان های با برچسب چپ و سوسیالیسم عملاً به ابزار مهمی برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام از نارضایتی های انباشته شده، رازوارگی "دموکراسی" و وانمود کردن آن به عنوان حاکمیت مردم بر سرنوشت خود می گردد. در کشورهای مرکزی سرمایه داری نقش سوسیال دموکرات ها بویژه در طی چندین دهه اخیر تعرض نئولیبرالیستی، جز خدمت بی ریا و تمام عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران ها و کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. در این گونه صف آرائی های انتخاباتی معمولاً دو حزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه ها و حداکثر در آهنگ پیشبرد سیاست های مشترک، اما در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. در حقیقت سیاست اصلی و جهت گیری کلی همواره توسط راست ترین جناح های سرمایه دیکته می شود، و در کنار یک حزب با اصطلاح چپ بزرگ شده و بزرگ، طیف رنگارنگی از سازمانها و احزاب کوچکتر در هر دوسو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسویی و بده وستان با جریان های نزدیک به خود برای به دست آوردن سهمی از کیک قدرت، سیاست ورزی می کنند.

ج- نقش چپ در فرایند چرخه بازتولید نظام سرمایه داری

درست در زمانی که اعتماد عمومی به سیستم در حال فرو ریختن است، و امکان پرده برداری از چهره رازورزانه "دموکراسی نیابتی" فراهم می شود، این چپ با داغ کردن معرکه انتخابات و شرکت در بازی بهر حال باخت باخت و ورود به صحنه بازی در نقش متحدین اقماری، به نجات سیستم می شتابد.

نتایج این نوع سیاست ورزی اما این سؤال را در برابر کنشگر ضد سرمایه داری مطرح می سازد که آیا براستی این اولاندها و اولاندها هستند که اسب تروای چپ و جنبش اعتراضی در رخنه به صفوف سرمایه داران محسوب می شوند یا برعکس این "چپ رادیکال و ضد سرمایه داری" هستند که به اسب تروای بورژوازی برای رخنه در صفوف جنبش و متشتت کردن صفوف آن تبدیل می شوند؟! پاسخ به این سؤال امروزه با نگاهی به تجارب صورت گرفته نباید چندان دشوار باشد

و بحران اخیرفرانسه نیز در کنه خودپاسخی قاطع و گزنده به این سؤال است: اگر به جای قرارگرفتن در خارج از چرخه بازتولیدسیستم به مثابه کنشگر ضدسرمايه و دارای مشی مستقل و حضور در آنجا که نبض مبارزه طبقاتی می طپد، بخواهیم از میان دوگانه های موجودی چون سارکوزی یا اولاندها، اوباما ها یا رامنی ها برگزینیم همیشه در همان جاده ای خواهیم راند که بورژوازی خواهان است.

د- چپ با کدام استراتژی؟

چپ برای خروج از این گرداب تباه کننده چه می تواند بکند؟. قبل ازهرچیزبه عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم ازتجربیات سترون وشکست خورده گذشته مبنی برمشارکت(مستقیم وغیرمستقیم) در ماشین قدرت را به امیدتحول جدی در وضعیت فرابگیرد. هیچ چیز بیش از این آموزه تا مغزاستخوان رسوخ کرده جامعه طبقاتی و احزاب متعلق به آن را که گویا وظیفه حزب و سازمان و یا جنبش طبقه کارگر مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است، بیانگرمسوخ شدگی چپ و حل شدگی آن در سیستم نیست. چپ تاجامعه طبقاتی دائراست کارکردی جز مبارزه علیه قدرت و ازمنظرضدقدرت و نه دست بدست کردن کردن آن، ندارد. نباید فراموش کرد که در جوامع طبقاتی مقوله قدرت اساساً در قدرت بیگانه و جداشده از مولدین و صاحبان واقعی آن وجود خارجی دارد. با یگانگی سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی و بیگانه شده و البته سرکوبگر (ازجمله نهادی بنام دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که دربهترین حالت دموکراسی نمایندگی و غیرمستقیم خوانده می شود، با استناد به تجارب تاریخی، معنائی جزتفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذارشد، علیرغم همه شرط وشروط های حقوقی و اغواکننده اش، غیرقابل کنترل وسرکوبگر می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز "خودگردانی" کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت بیگانه شده" نیست. چپ به مثابه بخش فعالی از جنبش ضدسرمايه داری وظیفه ای مهم تراز بارورساختن نظری و عملی خودگردانی به مثابه تنها بدیل سرمايه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیردرهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود. در بیان دیگر، سوسیالیسم به معنای اجتماعی کردن توأمان ثروت و قدرت جدا و بیگانه شده ازکف مولدین است. تجربه کلان قرن بیستم ثابت کرد که نمی توان تولید و ثروت متعلق به جامعه را بدون

اجتماعی کردن قدرت و به نیابت از آنان ولو با خلوص نیت کامل و انقلابی و با عناوین و توجیحات گوناگون، متحقق ساخت. برعکس حاصل چنین فرایندی، پس از فرونشستن گرد و خاک، به جز بازتولید نظام مزدوری و استثمار، و عروج یک هیولای سرکوب گر بر فراز جامعه نخواهد بود.

نتیجه:

آنچه که بخش وسیعی از مدعیان چپ را آچمز و مجاب به شرکت در چرخه بازتولید سیستم می کند، همانا افسون رئال پلتیک است که با منطق گزین بین بدو بدتر، به جای دینال کردن مشی مستقل به گزینه که بورژوازی در مقابلش قرارداد مبادرت می کند. بدبختانه پیدایش راست افراطی بر این افسون شدگی افزوده و سبب می شود که حتی چپ ها از ترس مرگ خودکشی کنند و آراء خود را - بدون هیچ ناراحتی وجدان و چشم داشتی- حتی به کیسه امثال سارکوزی ها و شیراک ها بریزند! در حالی که اگر چپ گریبان خود را از این افسون شدگی برهاند، بستروافق های دیگری برای حرکت پدیدار می شود.

اجازه دهید یک لحظه در نزد خود بدترین سناریو را به تصویر بکشیم: فرض کنید که راستهای افراطی به جای شیراک ها و سازکوزی ها و اولاندها قدرت را در دست بگیرند. آنگاه چه می شود؟ اگر بورژوازی با چهره واقعی تر و کمتر توش شده مانند خانم ماری لوپن سکانداریت ماشین قدرت بشود، تازه آغاز بحران مضاعف در نظام است. چرا که مبارزه طبقاتی را بشدت تشدید کرده و صحنه بازی و صف آرائی های سنتی بورژوازی را بهم ریخته و ناخواسته فرصت می دهد که جنبش کارگری و چپ در سیمای رادیکال تری به صحنه بیایند. در جهان امروز یعنی عصر جهانی شدن و عصر ارتباطات و اطلاعات، نقش آفرینی دولت - ملت های از نوع هیتلری که بخواهد جهان را به توپره بکشد تمام شده است و حضورشان به مثابه سکانداری قدرت، جز اختلال در انباشت سرمایه نخواهد بود. علاوه بر این لوپن ها و امثال او چه خواهند کرد که جناح های دیگر بورژوازی آن را انجام نمی دهند و یا نخواهند داد. برعکس آنها نیز از فوبیای مهاجرت سود خواهند جست، منتها سنجیده تر و لاجرم موفق تر از امثال لوپن ها. برخی ادعاهای دیگر چون خروج از حوزه یورو نه فقط ممکن نیست، بلکه بحران را در فرانسه سراسری می کند. بنا بر این راست افراطی حتی اگر به قدرت برسد و اگر اصرار بر اهداف خود داشته باشد، کاری جز کندن گور خود نخواهد داشت و وجودش حاصلی جز تشدید شکاف های درونی اردوگاه سرمایه نخواهد داشت. آن چه مهم است افشاء این راست و نیز سایر فیراکسیون های کمپ بورژوازی است

که نتوانند مطالبات فاشیستی و ارتجاعی این جریان را به نام کارگران و زحمتکشان جا بزنند. چنانکه بی بی سی در گفتاری پیرامون پی آمدهای موفقیت جبهه ملی فرانسه در انتخابات اخیرشهرداری ها و شانس بازهم بیشتر آن در انتخابات پارلمانی اروپا از احتمال تبدیل شدن آن حزب کارگری که گویا می تواند جایگزین حزب کمونیست فرانسه گردد سخن به میان آورده است!*

مهم آنست که رقابت ها وصف آرائی های درون کمپ بورژوازی نتواند استراتژی مستقل و معطوف به تقویت جنبش طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار بدهد. بگذار ما نیروی خود را-هرمقدارکه باشد- برای اهداف و مسیرمستقل خود بکارگیریم و بذره های خود را نه در خاک شوره زار آنها بلکه در زمین متعلق به خودمان و در خدمت مبارزه طبقاتی بیا فشانیم. اگر روزی کارگران وزحمتکشان وهمه شهروندان ناراضی از سیستم تصمیم بگیرند، حرکت مستقل خود را انجام دهند و به آنها و سایر مدافعان سیستم رأی ندهند و ازبازی در بساط آنها و چرخه بازتولیدشان سرباززنند، آنگاه ابتکارعمل از دست بورژوازی خارج شده و به اردوی مقابل منتقل می شود. اما این رویدادهم در یک روزدرخشان آفتابی اتفاق نخواهد افتاد بلکه راه آن ازهم اکنون توسط رادیکال ترین کنش گران و نیروهای ضدسرمایه داری هموارمی شود. چپ اگرخواهد نقش مؤثری در بسیج نیروهای ضدسیستم داشته باشد، آن را تنها می تواند حول استراتژی وتاکتیک مستقل جنبش طبقاتی و پیرامون خواسته ها ومطالبات واقعی آن انجام بدهد. وبراساس همین نیروی مستقل ومطالبات مستقل است که می تواند تأثیرمثبتی برروندهای جامعه بگذارد، به افشاء و مهاراقدامات و سیاست های ضدانسانی راست ترین و ارتجاعی ترین نیروها همت به گمارد و برای تحمیل مطالبات واقعی مردم به طبقات حاکمه فشاروارد کند و برای رسیدن به اهداف خود از شکاف های درونی اردوی بورژوازی به سودتقویت جبهه مقاومت مردمی و درخدمت تقویت مشی مستقل خود سودجوید، بدون آنکه نیازی به مشارکت در بساط آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

۱۸۰۰۱۰۱۳۹۳ - ۲۰۱۴-۰۴-۰۷

نگاه کنید به گفتگوهای رادیو همبستگی و رادیو وتلوویزیون برابری با ر. بهروزفراهانی پیرامون انتخابات فرانسه

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۵/blog-post_۲۴.html#more

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۴/blog-post_۳۰.html#more

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۵/blog-post_۳۱.html#more

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۲/۰۹/blog-post.html#more>

*- بی بی سی: بسیاری از تحلیلگران می گویند جبهه ملی به صورت حزب جدید طبقه کارگر در می آید و احتمال دارد جای حزب کمونیست سابق را بگیرد. حزب کمونیست در دهه ۱۹۶۰ یک حزب سوم واقعی بود که احزاب اصلی راست و چپ فرانسه را به چالش می طلبید.